

کارکرد انتقادی درون‌مایه در رمان «فرجام‌ها» اثر عبدالرحمن منیف

عباس گنجعلی^{۱*}، سیدمحمد احمدنیا^۲

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه حکیم سبزواری

۲- کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه حکیم سبزواری

Abbasganjali@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۳/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۱/۲۱

چکیده:

رمان «فرجام‌ها» از عبدالرحمن منیف، مانند دیگر رمان‌های وی، به رغم حجم کمش، دارای مضامین بلند انسانی، اجتماعی و سیاسی است. رویدادهای این رمان در صحرایی خشک و در روستای «طیبه» رخ می‌دهد که گرفتار قحطی است. رمان، به شیوه مجازی و با بهره‌گیری از رمز مشکلات انسان را در جامعه عرب بیان می‌کند. درون‌مایه‌های فرعی این رمان که با طرح پدیده «قحطی» بیان شده، از اندیشه‌ها و جهت‌گیری‌های نویسنده‌ای نشأت می‌گیرد که سرخورده از فعالیت‌های سیاسی و حزبی به رمان‌نویسی روی می‌آورد تا اهداف و آرزوهایی را که در میدان سیاست به آن دست نیافته، در عرصه ادبیات و رمان به دست آورد. نویسنده با بهره بردن از اندوخته‌های سیاسی، و علم‌اش، درون‌مایه‌هایی داستانی را رزف و عمیق مطرح کرده و به آن کارکردی انتقادی و اصلاح‌طلبانه داده است. این جستار، با توجه به اهمیت درون‌مایه به عنوان اندیشه اصلی هر اثر و نیز نقش بارز آن در رویکرد اصلاح‌طلبانه، مسائل درونی رمان را به منظور پی‌بردن به ارزش درون‌مایه اصلی، با تکیه بر روش تحلیلی، بررسی می‌نماید.

کلیدواژه‌ها: درون‌مایه، رمان معاصر، عبدالرحمن منیف، فرجام‌ها.

مقدمه

رمان، از جوان‌ترین گونه‌های ادبیات است که نقش مهمی در فرهنگ و ادب جهان امروز دارد و به‌خاطر انعطاف‌پذیری بسیار، محبوبیت زیادی کسب کرده و رقیب جدی شعر شده است.

مخاطب با این هنر ادبی ارتباط بسیار مؤثری برقرار می‌کند زیرا «رمان، خواننده و راوی و شخصیت داستان را به هم نزدیک می‌کند و بر آن است که در ضمیری مشترک این سه تن را به هم گره بزند». (بورنوف و اوئله، ۱۳۷۸: ۲۰).

از بین عناصر داستانی، درون‌مایه یا مضمون نهفته در رمان را می‌توان مهم‌ترین کارکرد رمان دانست؛ چرا که «درون‌مایه، فکر اصلی و مسلط در هر اثر، و رشته‌ای است که موقعیت‌های داستان را به هم پیوند می‌دهد... . درون‌مایه هر اثری جهت فکری و ادراکی نویسنده‌اش را نشان می‌دهد». (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۱۷۴) درون‌مایه هر داستان، عنصری است محتوایی و معطوف به میزان شعور و دریافت نویسنده از زندگی، این نکته علت اصلی این واقعیت است که از هر موضوعی واحد، به تعداد نویسندگان، درون‌مایه وجود دارد. (مستور، ۱۳۷۹: ۳۱) مضمون عبارت از اندیشه‌ای است که از تجربه مؤلف اخذ می‌شود، اندیشه‌ای که خود زندگی در اختیار او نهاده است. مضمون را فارغ از اندیشه‌ی اصلی نمی‌توان تصور کرد و بالعکس اندیشه اصلی نیز بدون مضمون تصور پذیر نیست. آنچه حائز کمال اهمیت است خود مضمون نیست بلکه تعبیر و عرضه‌ی ایدئولوژیک آن در یک اثر هنری است. (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۱۷۷ و ۱۷۹)

درون‌مایه بهتر است آشکارا ارائه نشود. بنا به عقیده‌ی جمال میرصادقی «نویسندگان اغلب در آثار خود از بیان صریح درون‌مایه‌های داستان خود پرهیز می‌کنند و شیوه‌های غیر صریح را برای تصویر و تشریح آن‌ها برمی‌گزینند؛ مثلاً درون‌مایه را در افکار و عواطف و تخیلات شخصیت‌های داستان می‌گنجانند و خواننده از طریق تفسیر این افکار و تخیلات و برآیند موضوع داستان، به درون‌مایه داستان پی‌می‌برد زیرا هر چه درون‌مایه ظریف‌تر و غیرصریح‌تر ارائه شود، تأثیرش بر خواننده بیشتر است». (همان: ۱۸۲)

پی‌بردن به درون‌مایه داستان از اهمیت خاصی دارد زیرا داستان را در نظر خواننده ارزشمند می‌گرداند و تأثیری عمیق بر جان او می‌گذارد. افزون بر این، کشف و بیان درون‌مایه داستان، کاری حساس و ظریف است. زیرا " درون‌مایه در بیشتر موارد با امواج حوادث و افکار شخصیت‌ها احاطه شده و پی‌بردن به آن برای خواننده کار دشواری است؛ زیرا نویسنده غالباً آن را شرح و بسط نمی‌دهد و از آشکار کردن آن در صحنه‌های داستان خودداری می‌کند. (ابو ملحم، بی‌تا: ۱۲۷) بنابراین به نظر می‌رسد بهترین راه پی‌بردن به درون‌مایه داستان، تعبیر و تفسیر گفتار و اعمال شخصیت اصلی داستان، و در درجه دوم شخصیت‌های فرعی است؛ چراکه

نویسندگان درون‌مایه را در افکار، تمایلات و رفتار شخصیت‌های داستان قرار می‌دهند. البته باید گفت که هر حادثه یا مشهد روایی یا پی‌رفت داستانی خود می‌تواند به نوعی بیان‌گر مسأله و به تعبیری درون‌مایه‌ای فرعی باشد. این درون‌مایه‌های فرعی، خود راهی برای کشف درون‌مایه اصلی داستان‌اند که البته به وسیله عنصر پی‌رنگ یا بافت داستانی در زیر مجموعه آن (درون‌مایه اصلی) قرار می‌گیرند.

آیا عبدالرحمن منیف توانسته با طرح درون‌مایه‌ها در رمان «فرجام‌ها» کارکرد انتقادی و اصلاح طلبانه رمانش را به نمایش بگذارد و به اهدافش برسد؟ فرض این است که وی با طرح پدیده «قحطی» توانسته وجود مشکلات و بحران‌های گوناگون جوامع عربی را به تصویر کشیده و پیام ارزنده‌ای برای اصلاح جامعه داشته باشد.

۱. پیشینه‌ی تحقیق

پژوهش‌های بسیاری درباره آثار عبدالرحمن منیف به زبان عربی نگاشته شده است و «النهايات» نیز در این بین مستثنی نیست. از جمله این پژوهش‌ها که مستقیماً رمان را مورد بررسی قرار داده‌اند، می‌توان به دو کتاب اشاره کرد: ۱- «الحس المأساوي في رواية النهايات لعبد-الرحمن منيف» از محمد سعید هاجری (۲۰۰۵م). ۲- «السردي المؤطر في رواية النهايات لعبدالرحمن منيف» از محمد علی شوابکه (۲۰۰۶م). افزون بر این، کتاب‌های مهم دیگری نیز آثار منیف را به طور کلی مورد بررسی قرار داده‌اند، از جمله: «حقوق الإنسان في روايات عبدالرحمن منيف» از خدیجه شهاب (۲۰۰۹م)؛ «مدار الصحراء» از شاکر نابلسی؛ «التقنيات السردية في روايات عبدالرحمن منيف» از عبدالحمید محادین (۱۹۹۹م) و نیز چند کتاب دیگر که در این مقاله از آنها استفاده شده و در منابع پایانی ذکر شده است.

اما در زبان فارسی، مقاله‌ای با عنوان: «تحلیل زمان روایی رمان فرجام‌ها از عبدالرحمن منیف بر اساس دیدگاه زمانی ژرار ژنت» از حجت رسولی، شکوه‌السادات حسینی و علی عدالتی نسب، در مجله لسان مبین، سال چهارم، عدد ۱۲، تابستان ۱۳۹۲، صص ۱۲۷-۱۰۷، منتشر شده که به بررسی عنصر زمان در «فرجام‌ها» پرداخته است. بنابراین، نویسندگان بنا به نبود پژوهشی در درون‌مایه این رمان، ضرورت دیدند تا جستاری در این مجال عرضه

نمایند. البته ناگفته نماند که رمان مذکور خوشبختانه توسط یدالله ملاپیری با نام «پایان‌ها» ترجمه شده و در انتشارات مروارید به سال ۱۳۹۱ش به چاپ رسیده و روانه بازار گشته است.

۲. مروری کوتاه بر زندگی عبدالرحمن منیف

انتساب منیف به منطقه یا کشوری خاص مشکل است؛ او را سعودی، اردنی، عراقی و سوری می‌دانند چرا که از پدری سعودی و مادری عراقی در امان پایتخت اردن در سال ۱۹۳۳ متولد شد و اواخر عمرش را در سوریه گذراند. زندگی او در کشورهای مختلف عربی و اروپایی درحال کوچ و انتقال گذشته است. او پس از آن که تحصیلات اولیه خود را در زادگاهش پشت سر گذاشت برای پیوستن به دانشکده حقوق دانشگاه بغداد، راهی عراق شد و آن جا وارد فعالیت سیاسی شد و به خاطر فعالیت‌های سیاسی‌اش به همراه تعداد زیادی از دانشجویان عرب اخراج شد و در نتیجه برای تکمیل تحصیلاتش عازم قاهره شد. او سپس به بلگراد رفت و در آن جا موفق به دریافت درجه دکتری در رشته اقتصاد نفت در سال ۱۹۶۱ گردید.

منیف پیوسته میان کشورهای اردن، سوریه، لبنان و عراق نقل اقامت می‌کرد. وی علاوه بر همکاری با مجله «البلاغ» لبنان در سال ۱۹۷۵ مجله «النفط و التنمية» را پایه‌گذاری و تا سال ۱۹۸۱ مدیریت کرد. در همان سال تصمیم گرفت به طور تمام وقت به نویسندگی بپردازد. پس از اشغال لبنان، فضای سیاسی جهان عرب متشنج شد. منیف تاب تحمل چنین وضعیتی را نیاورد و برای رهایی از درد سر، تعقیب و بازجویی به فرانسه مهاجرت کرد تا چند صباحی با خیال راحت به نویسندگی بپردازد. پس از آن در ۱۹۸۶ به دمشق بازگشت و به نوشتن رمان - هایش مشغول شد و بالاخره در سال ۲۰۰۴ در سوریه وفات یافت.

بنابراین، فعالیت سیاسی منیف از نوجوانی و تعقیب و گریزهای ناشی از آن، در چند کشور عربی مستبد و رنج‌هایی مانند از دست دادن پدر در پنج سالگی، (نک: منیف، ۱۹۹۲: صص ۷۳-۵۵) باعث شد که وی، برای تغییر شرایط حاکم به حقوق انسانی اهمیت بیشتری بدهد.

۳. منیف و رمان‌نویسی

رمان‌های منیف جایگاه بلندی از نظر هنری کسب نموده است؛ چرا که از تکنیک‌های داستان-

نویسی و عناصر فنی ادبیات داستانی، به نیکی استفاده نموده است. «واقع امر این است که منیف از سیاست به سیاست ادبیات روی آورده است. هر آنچه بخواهد می‌نویسد، بدون این که از فرهنگ وسیع عربی دست بکشد و بدون این که بخواهد از رمان‌های دیگر تقلید کند یا در ابداعات اروپایی نمونه‌ای برای آن بیابد». (دراج، ۲۰۰۹)

فرهنگ ممتاز عبدالرحمن منیف و نیز آگاهی او از دانش روز، کمک شایانی به غنی‌سازی هنر نگارش او کرد. وی از شخصیت‌های بزرگ در زمینه دانش نفت به شمار می‌آید و از این روست که پرداختن به نفت در رمان بسیار معروف و پرحجم «مدن الملح» (شهرهای نمک) در عرصه ادبیات مردمی که بیشترین مخازن نفت را زیر پا دارند، یک کار بی‌سابقه است؛ و در رمان «سباق المسافات الطویلة» (ماراتن) به مسابقه دولت‌های غربی در غارت منابع نفتی می‌پردازد و بحران‌های داخلی ایران در زمان دکتر محمد مصدق و تلاش او را برای استقلال صنعت نفت و سرکوب و توطئه‌ی اروپائیان و مزدورانشان دنبال می‌کند.

دکتر عبدالرحمن منیف مدتی طولانی به سیاست مشغول بود و شاید این تجربه در شخصیت او تأثیر گذاشته است و او را بر آن داشته تا تلاش کند که جایگاه انسان را در برابر ظلم و فشار و گمراهی جست‌وجو کند و به درمان دردها با وسایل موجود بپردازد. (السامرائی و فاضل، ۱۹۸۲: ۷) حتی تصمیم او برای نوشتن رمان، پس از مسافرتش به پاریس و در واکنش به جنگ ژوئن ۱۹۶۷م است؛ همانگونه که خود منیف بارها این مطلب را در مصاحبه‌ها و گفتگو- هایش بازگو کرده است. فعالیت‌های او جنبه‌ای نقدگونه و انتقادی دارد و نوشتن را حرکتی انتقادی می‌داند. حتی گاهی خطابه‌هایی سیاسی را در رمان مطرح می‌کند؛ امری که باعث می‌شود رمانش صبغه ملحمه سیاسی به خود گیرد. درباره زندان و قلع و قمع و نادیده گرفتن حقوق انسان می‌نویسد و از آزادی، کرامت و استقلال دفاع می‌کند. منیف فن‌روایی را بهترین و پرگنجایش‌ترین وسیله برای بیان واقعیت‌های زندگی، فقر و رنج مردم و طغیان دیکتاتوری و فساد می‌داند. از این رو «منیف مهمترین کارکرد رمان را در بعد فنی و موضوعی دانسته و می‌گوید: مقصود از خواندن رمان این نیست که برای راحت کردن وجدانت چند قطره اشک بریزی و تمام، بلکه کار رمان حقیقی تنها پس از پایان خواندن آن آغاز می‌شود. زیرا که رمان- های بزرگ تأثیرشان با پایان یافتن آن آغاز می‌شود و زمانی که رمان به پایان می‌رسد تو باید شروع کنی». (همان)

«در حقیقت منیف یک نویسنده ایدئولوژی‌گراست که به وحدت و آزادی عربی بسیار ایمان دارد و بزرگترین رمان‌هایش را به خاطر این تفکرات پدید آورده است. منیف نویسنده‌ای نیست که به خاطر سرگرمی و لذت بردن خوانندگان بنویسد بلکه می‌نویسد تا چهره‌شان را در آینه به آنها بنمایاند و شخصیت‌های رمانی را به گونه‌ای ارائه می‌کند که از هستی خوانندگان دفاع می‌کنند و به خاطر آزادی‌بهایشان می‌جنگند و در زندان و شکنجه به خاطر اصولی که به آنها ایمان دارند، می‌میرند. در نتیجه منیف ادبیاتی رمانی و ایدئولوژیست به ما تقدیم می‌کند.» (النابلسی، ۱۹۹۱: ۳۶)

دکتر جرار، توفیقات و دستاوردهای رمانی‌بی که منیف برای رمان عرب به ارمغان آورده در موارد ذیل خلاصه می‌کند: «نخست: آفرینش رمان‌هایی پخته و فنی از لحاظ ساختار و محتوا. دوم: پیراسته کردن و تقویت ذائقه زیباشناسی در نسل نویسندگان معاصر و باوراندن این که زبان عربی قابلیت‌های کافی برای بیان فنی از طریق گونه رمان را به خوبی دارا می‌باشد. سوم: بهره‌گیری موفقیت‌آمیز از تکنیک‌های موجود در میراث ملی عربی همچون بهره‌گیری از داستان‌های «هزار و یک شب» و غیره در تلاش برای تأسیس و تحوّل و پیشبرد رمان عربی. چهارم: گشودن افق‌هایی جدید به سوی عناصر خودی عربی همچون روستا و صحرا و بیابانی که برای بسیاری از فرزندان این نسل مجهول است. پنجم: آفرینش زبان رمان نویسی متفاوتی که توانایی گنجایش عناصر رمانی را دارد و دغدغه‌ها و انتظارات رمان نویسان معاصر را برآورده می‌کند.» (جرار، ۲۰۰۵: ۱۱۷)

بیشتر آثار او با دستیابی به جایگاه ویژه‌ای در ادبیات عربی، به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، روسی و... نیز ترجمه شده است. وی چند جایزه ادبی و از جمله دو بار جایزه بهترین رمان‌نویس عرب را از آن خود کرده است.^۱

۴. معرفی رمان «فرجام‌ها» (النهايات)

«فرجام‌ها» (النهايات) پنجمین رمان منیف است که در سال ۱۹۷۷ منتشر شد و به لحاظ حجم بعد از رمان «قصه حب مجوسیه» از کوتاه‌ترین رمان‌های اوست. این رمان که از مهم‌ترین رمان‌های منیف است بسیار مورد استقبال خوانندگان قرار گرفته، به گونه‌ای که تا سال ۲۰۰۷ دوازده

بار تجدید چاپ شده و ادبا و نویسندگانی همچون «حیرا ابراهیم حیرا» و «علی الراعی» و «شاکر النابلسی» و «فیصل دراج» و «عبدالحمید المحادین» درباره آن سخن گفته‌اند و یا قسمت‌هایی از آن را مورد بررسی قرار داده‌اند و توسط «روجر آلن» (استاد نقد ادبی دانشگاه پنسیلوانیا) به انگلیسی ترجمه شده است. اهمیت «النهیات» از آن جهت است که به عنوان مقدمه و تمهیدی برای شاهکار بلند منیف یعنی «شهرهای نمک» بوده و در حقیقت النهیات دروازه رمانی صحرائی برای پنج جلدی بسیار معروف شهرهای نمک است. «النهیات» رمانی است رمزگونه که به متن بعدی فلسفی می‌بخشد و با اسلوب شعری و رمزی حکایت می‌گردد». (بشیر العوف، ۱۹۹۴: ۳۹۱)

حوادث این رمان در صحرائی خشک و در روستایی به نام «طیبه» رخ می‌دهد که خشکسالی زندگی را در آن دگرگون کرده و مردم برای تأمین زندگی به شکار روی آورده‌اند. «عساف» قهرمان داستان مهارت بسیاری در شکار با سگ دارد که همنشین اوست و او را در شکار یاری می‌کند. او روش خاصی در شکار دارد به گونه‌ای فقط هنگام نیاز شدید، و با رعایت ارزش‌های انسانی، پرنده یا حیوانی را شکار می‌کند و به نیازمندان هم سهمی می‌دهد، از این‌رو جایگاه ویژه‌ای در «طیبه» دارد. در یکی از روزها میهمانانی از شهر به این روستا می‌آیند و با اصرار از عساف می‌خواهند که آنان را در شکار راهنمایی کند. وی، به‌خاطر آشنایی با منطقه، به ناچار رهبری آنان را می‌پذیرد اما در این سفر، طوفانی سخت می‌وزد و سبب مرگ عساف و سگش می‌شود. او زندگی‌اش را فدا می‌کند تا گروه نجات پیدا کند. بعد از مرگ عساف وقایع و جریانات رمان تغییر می‌یابد و این مرگ، سبب تغییر در روستا و جوشش مردم برای اصلاح اوضاع و مطالبه حقوق خود از حکومت می‌شود. این مرگ به هنگام غروب رخ می‌دهد و جسد عساف به خانه‌ی کدخدا حمل می‌شود تا صبح روز بعد تشییع و خاکسپاری گردد. در آن شب عجیب که جنازه عساف در خانه‌ی کدخدا است و اهالی پشیمان روستا آن‌جا جمع شده‌اند، ۱۴ داستان و افسانه را حکایت می‌کنند که همه به مرگ مخلوقات منتهی می‌گردد. برخی از داستان‌های این قسمت - که با عنوان «حکایات اللیلة العجیبة» نامیده شده - از حکایت‌های «جاحظ» اقتباس شده است. در پایان این بخش و پس از فقدان عساف، اهل روستا - که به دروغ بودن وعده‌های حکومت برای بنا کردن سد پی‌برده‌اند - تصمیم می‌گیرند تا جهت‌رهایی از خشکسالی در سال‌های آینده، خود اقدام به ساخت سد نمایند.

۵. درون‌مایه‌های فرجام‌ها

بنا به نظرات ذکر شده و تجربه زندگی عبدالرحمن منیف و اهداف وی از روی آوردن به سمت رمان و تأثیر او از اوضاع بحران زده سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جوامع عربی، به بررسی مهم‌ترین درون‌مایه‌ها و مضامین فرجام‌ها می‌پردازیم:

به عقیده آقای شاکر النابلسی، فرجام‌ها رمانی است رمز گونه (النابلسی، ۱۹۹۱: ۳۸۷) و به نظر بشیر العوف این رمان با اسلوب شعری و رمزی حکایت می‌گردد. (بشیر العوف، ۱۹۹۴: ۳۹۱) لذا درون‌مایه‌های آن غیر صریح می باشد و برای کشف درون‌مایه‌های آن نیاز به دقت و تعمق بیشتری است. درون‌مایه اصلی و بنیادین داستان، نشان دادن بحران‌های انسانی، سیاسی، اجتماعی و فکری جوامع عربی است که با نماد «قحطی» در روستای «طیبه» آغاز می‌شود. قحطی و آثار آن مانند رشته‌ای در خلال رمان کشیده شده و موقعیت‌های داستان را به هم پیوند می‌دهد. سخن از این روستای قحطی زده در جای جای رمان به چشم می‌خورد، آن قدر که گویی نقش یکی از قهرمانان اصلی داستان را بازی می‌کند. این امر به شکل‌گیری وقایع رمان کمک نموده و تأثیر زیادی بر شخصیت قهرمان داستان یعنی «عساف» گذاشته است. طیبه اگر چه روستاست اما نمایی است از شهرهای بحران‌زده عربی؛ «چرا که منیف تمام عناصر فنی رمان را برای بیان بحران بکار می‌گیرد و معضلات زیادی را مطرح می‌کند از جمله معضلات فرهنگی و فکری». (صالح، ۲۰۱۱: سایت نادی الفكر العربی) هدف منیف - به عنوان یک شخصیت سیاسی و منتقد وضع موجود- در فرجام‌ها، به تصویر کشیدن قحطی و خشکی زمین نیست؛ بلکه کارکرد انتقادی و اصلاح طلبانه رمان است و رسالتی مهم‌تر و پیامی فراتر را دنبال می‌کند. وی عمق درد و اندوه خود را از وضعیت موجود با درون‌مایه‌ای غیر صریح و با کنایه «قحطی» ابراز می‌کند. قحطی اثرات شدیدی بر انسان و زندگی او می‌گذارد و موجب تغییرات در سرشت انسان و رفتار او می‌گردد و در ادامه این گفتار خواهیم دید که این دگرگونی در افراد و شخصیت‌های رمان مشهود است. النهایات این گونه آغاز می‌شود: «إنه القحط. القحط مرة أخرى! وفي مواسم القحط تتغير الحياة والأشياء.. حتى البشر يتغيرون.. وطباعهم تتغير...»^۲ (منیف، ۲۰۰۷: ۷) این بحران همه را فرا می‌گیرد و همه باید نتایج آن را تحمل کنند و تر و خشک با هم می‌سوزد. «حين يجيء القحط لا يترك بيتا دون أن يدخله، ولا يترك إنسانا إلا و يخلف في قلبه أو في جسده أثرا»^۳

(همان) اگر این بحران‌ها ادامه پیدا کند انسان چاره‌ای جز قربانی شدن ندارد، همان سرنوشتی که برای قهرمان داستان به وجود آمد. حتی افرادی که خشکسالی را امتحان الهی می‌دانند و ایمان شدیدی دارند، آن‌ها هم کاری از دستشان بر نمی‌آید و به ناچار باید فدا شوند. «وإذا كان الإنسان لا يستطيع أن ينتقم من الغيوم أو ممن يرسلها، فلا بد أن تكون هناك ضحايا من نوع آخر... وحتى أولئك الذين كانوا شديدي الإيمان ويعتدون كل ما تأتي به السماء امتحاناً للإنسان، لا يلبثون أن يصبخوا ضحايا». ^۴ (همان: ۱۲) وجود بحران‌ها را پی می‌گیریم:

۵-۱. آزادی

محور اصلی رمان‌های منیف، آزادی، و به عبارت دقیق‌تر، آزادی سیاسی است: «هنگامی که در رمان‌های منیف از آزادی و وجوه آن سخن می‌گوییم، برای آزادی فقط یک وجه می‌یابیم و آن آزادی سیاسی است». (النابلسی، ۱۹۹۱: ۳۶۸) چرا که بدون آزادی سیاسی در جهان عرب، آزادی اجتماعی، فکری و اقتصادی محقق نمی‌شود. منیف این حقیقت را با کارهای سیاسی‌اش در عراق و فرهنگ سیاسی‌یی که به دست آورده، درک کرده است. او بین آزادی فکری و سیاسی ارتباط برقرار می‌کند و آن را حقی عمومی و مساوی برای همه می‌داند. (همان: ۳۶۹)

از بارزترین اهدافی که منیف را به سمت رمان سوق داد، نوشتن برای تقدیس آزادی و حقوق انسان است. منیف رمان «شرق المتوسط» را با اشاره به متن منشور جهانی حقوق بشر آغاز می‌کند. در آستانه فرجام‌ها نیز راوی ما را در مقابل «قحطی» قرار می‌دهد. «اگر به معنی قحطی دقت کنیم مدلولات زیادی غیر از معنای ظاهری و محسوس آن می‌یابیم و اگر ریشه این قحطی را جست‌وجو کنیم به مسأله آزادی و به خصوص آزادی سیاسی برمی‌خوریم؛ زیرا که قحطی یک ثمره و نتیجه است و آزادی سیاسی ریشه‌ی آن، و قحطی در نتیجه غیاب آزادی سیاسی به وجود آمده است». (همان: ۳۸۱) راوی در پس قحطی النهایات ما را به فضایی می‌برد که حقوق انسان در آن رعایت نمی‌گردد و این نابسامانی حقوقی و بحران، زندگی و سرشت او را دچار دگرگونی می‌سازد. «في مواسم القحط تتغير الحياة والأشياء، وحتى البشر يتغيرون و طباعهم تتغير». ^۵ (منیف، ۲۰۰۷: ۷)

حال این سؤال پیش می‌آید که آیا این تفسیر از قحطی بجاست؟ شاکر النابلسی بر این باور است: «با توجه به شخصیت سیاسی منیف و این که هدفش از ادبیات و نوشتن رمان را، تنها تسلی خاطر و سرگرمی نیست و رمان را دارای پیام و پایان آن را شروعی تازه برای قیام و حرکت می‌داند، این تفسیر، تفسیری بجا و درست است؛ چون که رسالتش در نهایت به تصویر کشیدن قحطی و خشکی زمین و فقر نبوده است.» (النابلسی، ۱۹۹۱: ۳۸۸)

در قسمت‌های دیگر رمان نیز دعوت برای انقلاب به خاطر آزادی وجود دارد؛ مانند سخنان دانشجویی که از جایی دور آمده بود. «قال أحد القادمین، وكان شاباً يدرس في مكان بعيد: الناس هناك لا يفعلون كما تفعلون أنتم هنا، إنهم، هناك، يحولون الكلمات إلى قوة. قوة منظمة ومحاربة، ويجب أن نفعل مثلهم شيئاً عاجلاً قبل أن يلتهمنا الموت... قال الشاب بعصبية: القحط إذا جاء تنامون سنة كاملة، وإذا لم يجيء ترسلون الدعاء والرسائل ولا شيء غير ذلك، وبهذه الطريقة لن تبقى الطيبة!». (منیف، ۲۰۰۷: ۶۰)

۵-۲. مسئولیت فرهیختگان

در قسمت قبل، اشاره کردیم جوانی تحصیل کرده سخنانی را بر لزوم ایجاد تغییر بیان نموده و تصریح کرد که در صورت ادامه این وضع، هیچ چیز از «طیبه» باقی نخواهد ماند. این اشاره رمان، مسئولیت تحصیل کرده‌ها و نخبگان و نقش آنها را در تغییر مشخص کرده و این مسئله را آشکار می‌کند که «طیبه» ای که از قحطی و گرسنگی و تشنگی رنج می‌برد و مرگ، ساکنانش را تهدید می‌کند، فرزندان نخبه و درس خوانده‌اش آن را رها کرده و به شهرهای دور مهاجرت کرده‌اند. «إن بعض هؤلاء أصبح في المدينة البعيدة كبيراً مهماً، بحيث لا يذكر اسمه إلا كما تذكر أسماء الأنبياء والأولياء. إن هؤلاء لم يعودوا يتذكرون الطيبة، ونسوا أصدقاءهم، وانتهى الأمر.»^۷ (همان، ۵۱)

بنابراین، منیف در نهایت می‌کوشد تا از سهل‌انگاری و بی‌توجهی فرهیختگان و نخبگان پرده بردارد؛ همانگونه که پیش از این در رمان «الأشجار و إغتيال مرزوق» و «شرق المتوسط» به این مهم پرداخته است. «وی مسئولیت راهنمایی و پیشرفت جامعه را وظیفه فرهیختگان دانسته و به نقش آنان در تغییر و تحول جامعه اشاره می‌کند. روشنفکران باید علت اصلی شکست‌های متوالی مردم را به آنان متذکر شوند؛ اینکه سکوت در مقابل وضع موجود جامعه‌شان، چیزی جز فزونی استبداد و بدبختی در پی نخواهد داشت. (شهاب، ۲۰۰۹: ۲۸۲)

۵-۳. حقوق انسان

در رمان عربی می‌توان بسیاری از موضوعات پیرامون حقوق انسان را جست‌وجو کرد و رمان‌های منیف انعکاسی است از حقوق انسان. (عبدالغنی: ۲۴) به دیگر سخن، حقوق انسان درونمایه‌ای است که از خلال رمان‌های منیف آشکار می‌گردد.

اندوه و خوفی که در سرتاسر فضای رمان مشاهده می‌شود نشان دهنده ضایع شدن حقوق مردم است و گرنه جامعه‌ای که حقوق مردم رعایت گردد بی شک بانشاط و پویا است. از حقوق مردم است که حکومت زندگی آرام و مطمئنی برایشان فراهم کند و از مردم در مواقع خطر حمایت کند ولی در نهایت می‌بینیم که حکومت هیچ‌گونه اقدامی در حمایت از مردم انجام نمی‌دهد. «إذا ظلت الحكومة تكذب سنة بعد سنة و لا تبني السد، فتأكدوا أن أهل الطيبة سيموتون على بكرة أبيهم».^۸ (منیف، ۲۰۰۷: ۴۹)

«منیف رنج‌های انسان عربی را در سایه پایمال شدن حقوقش دنبال می‌کند و به روشهای قهر-آمیز برای به دست آوردن آن اشاره می‌کند. او کشمکش بین ظالم و مظلوم را فریاد می‌زند و ابزار این رهایی را انقلاب و حرکت می‌داند. وی در رمان‌هایش ما را در به کار بردن زور برای به دست آوردن حقوق تحریک می‌کند و در این مرحله مهم‌ترین سلاح برای مواجهه با ظلم را معرفت حقوقی و عدم سکوت و شجاعت در مقابل ظلم می‌داند».^۹ (شهاب، ۲۰۰۹: ۶۸۷) در نهایت یکی از اهالی طیبه می‌گوید: «لن أعود إلى الطيبة مرة أخرى إلا لأحمل بندقيّة و أبقى في الجبل، و من هناك و مع الآخرين سوف نعمل شيئاً كثيراً».^۹ (منیف، ۲۰۰۷: ۲۱۲) از این جا مشخص می‌گردد که راوی، دعوت صریحی به انقلاب برای به دست آوردن حقوق دارد.

۵-۴. احساس غربت

غربت انسان از بارزترین ویژگی‌های زندگی عربی معاصر است که رمان عربی به خوبی و هدفمند به آن پرداخته و تقریباً این مسأله مشترکی است بین رمان‌نویسان مختلف معاصر عرب؛ افرادی همچون نجیب محفوظ، یوسف ادريس، حنا مینه، غالب هلسا، مؤنس الرزاز، حلیم برکات و غیره. از بارزترین خصوصیات انسان در رمان‌های منیف غربت بودن اوست. او دائماً از غربت مکانی، غربت زمانی و غربت وجودی رنج می‌برد. (النابلسی، ۱۹۹۱: ۵۳۸ و ۵۱۳) غربت

انسان درون‌مایه‌ای است که نتیجه قحطی و نوعی بحران اجتماعی و فرهنگی است که شخصیت قهرمان داستان «عساف» به خوبی گویای آن است. غربت «عساف» در این رمان نمادی است از انسان در جامعه عربی. او قهرمانی است که غریب زندگی می‌کند. غربت عساف آینه‌ای است که غربت «طیبه» را بازگو می‌کند. «عساف در بین قومش نیز غریب زندگی می‌کند چرا که او را به دیوانگی متهم کرده و مسخره می‌کنند و به او دختر نمی‌دهند تا ازدواج کند». (الرشید، ۲۰۰۴: ۹۰). تنهایی و غربت عساف، در عبارات بسیاری از رمان که درباره شخصیت عساف صحبت می‌کند، آشکار است. تنها همدم او سگ با وفایش بود که به هنگام مرگش تلاش کرد او را از چنگال‌های عقاب برهاند. بنابراین، غربت و تنهایی در مرگ عساف نیز مشهود است. «وعساف الذي تعود خلال فترة طويلة أن يخرج إلى الصيد وحيداً مع كلبه، كان يجد صعوبة في أن يرث الذين يطلبون الخروج معه، خاصة من الضيوف، أو في سنة من سنوات القحط. كان يتمنى لو يبقی وحيداً». ^{۱۰} (منيف، ۲۰۰۷: ۴۸) همدم شدن عساف با سگ دلیلی است بر غربت و تنهایی او و ناامیدی او از خطاب قرار دادن مردم و سخن گفتن با آنان، لذا با سگش همراه می‌شود و با او درد دل می‌کند. اگر چه سگ در عرب ویژگی بدوی است ولی به عقیده نویسندگان در این گفتار، همراه و همنشین شدن با سگ نماد تنهایی و غربت قهرمان داستان است. شاید این نشأت گرفته از شخصیت نویسنده رمان باشد که سرخورده از فعالیت‌های سیاسی و حزبی است.

غربت عساف، شخصیتی پیچیده، مجهول و مجنون را برای او رقم زده است. «عساف الذي يبدو غامضاً و مجهولاً بالنسبة للجميع». ^{۱۱} (همان: ۳۳) «إنَّ ما يقوله هذا المجنون (عساف) لا يشبه الكلام الذي يقوله غيره. إنَّ فيه شيئاً من الحقيقة، حقيقة خفية غامضة، و ربّما مرتبطة بأمر لا يعرفونه». ^{۱۲} (همان: ۴۵) «لو أراد أن يقول بضع كلمات لكي يفسر ما يدور في عقله فلن يستطيع». ^{۱۳} (همان: ۵۰) «في المرات القليلة التي تكلم، تحدّث بشكل غير مفهوم، و كأنه تحدّث نفسه». ^{۱۴} (همان: ۱۹). شخصیت پیچیده و مجنون و مجهول عساف که کسی سخنش را نمی‌فهمد و به شکل نامفهومی سخن می‌گوید، نمادی است برای انسان در جامعه عربی که کسی نمی‌تواند افکار و نظراتش را بیان کند، به خاطر عدم وجود آزادی و نتیجه حضور استبداد و خوگامگی.

شاگرد نابلسی بر این باور است که مسأله غربت انسان، ریشه در عوامل اقتصادی و سیاسی دارد. عوامل اقتصادی مانند قحطی و فقر که در ورای آن عوامل سیاسی وجود دارد، مانند

وعده‌های دروغ حکومت برای ساختن سد، و همه اینها منجر می‌شود به غربتی که عساف و اهالی طیبه از آن رنج می‌برند. (النابلسی، ۱۹۹۱: ۵۲۴) «إسمعوا، إذا انتهت هذه الطيور وجاءت سنة من سنوات المحل، وإذا ظلت الحكومة تكذب سنة بعد سنة ولا تبني السد، فتأكّدوا أن أهل الطيبة سيموتون عن بكرة أبيهم».^{۱۵} (منیف، ۲۰۰۷: ۴۹) «وكان أهل الطيبة يسمعون وعود إنشاء السد ووصول الآلات الحديثة لشق التربة، بصمت حزين، ولا يدرون أيكذبون أبناءهم أو أولئك الرجال الرابضين هناك في الأبنية الكبيرة المغلقة وكانوا يقولون لأنفسهم: لقد قيل لنا مثل هذا الكلام مرات كثيرة، وتنقضي السنوات، سنة وراء سنة، ولا شيء يتغير».^{۱۶} (همان: ۵۷)

البته عساف در غربتش فعال است و برای حل مشکل، اهالی روستارا به شکار فرا می‌خواند. این فراخوانی به شکار در این رمان بیانی رمزگونه برای انقلاب و شورش است.

۵-۵. احساس ترس

درون‌مایه دیگری که از دل قحطی بیرون می‌آید ترس است. در نهایت، منیف بر مسأله ترس متمرکز می‌شود و به آینده نامعلوم و اتفاقات ناگوار اشاره می‌کند. (شهاب، ۲۰۰۹: ۴۴۵) «نواجه اليوم الجوع، و سيكون الجوع غداً أشد وأصعب. وإنني أخاف من الغد أكثر مما أخاف اليوم الذي أعيش فيه».^{۱۷} (همان: ۷۲) «يخافون خوفاً حقيقياً أن تموت بين لحظة وأخرى من الجوع والعطش».^{۱۸} (همان: ۹) در نهایت برای بیشتر چیزها پایانی است، بجز ترس که پایانی برای آن نمی‌بینیم و اهالی طیبه آن را در اعماق وجودشان همواره با خود دارند (النابلسی، ۱۹۹۱: ۳۴۲) و از هر چیزی می‌ترسند: «إنهم في أعماقهم يخافون كل شيء».^{۱۹} (منیف، ۲۰۰۷: ۱۱) ترس در نهایت همه جا حضور دارد و با همه اشیاء حرکت می‌کند. «الخوف كان يربض في كل حركة، حتى حركة الأجسام».^{۲۰} (همان: ۱۱۷)

۵-۶. آشفنگی

سیطره آشفنگی نیز بر کدخدا، شخصیت دیگر رمان آشکار است؛ آن گاه که رمان‌نویس این گونه او را تشبیه می‌کند: «و إذا جاء ذكر الكلاب أو آية حيوانات أخرى، كان المختار يقلق و يهز رأسه هزات طويلة مستمرة مثل بندول الساعة».^{۲۱} (همان: ۲۰۳)

ترسیم این همه غربت و ترس و اضطراب در رمان، شاید بخاطر تجربه زندگی منیف باشد. تجربه‌ای که زندگی سیاسی و آواره‌گی‌اش در اختیار او گذاشته است. «چرا که او هم جزء آن دسته از روشنفکرانی است که در روزگار معاصر به ویژه تا پیش از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ یا همان

جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل دلخوش کرده بودند به این که احزاب ملی می‌توانند اعراب را به یک آینده خوب و روشن برسانند ولی این جنگ همان نقطه‌ای است که تمام آرزوها و دل‌بستگی‌های این روشنفکران نقش بر آب می‌شود». (ملایری، ۱۳۹۱: پایگاه تحلیلی خبری سفیر)

۵-۷. حاشیه‌نشینی زن

باآنکه نقش زن در رمان معاصر عرب پررنگ است اما هیچ زنی در «النهایات» نیست! زیرا منیف می‌خواهد نشان دهد که زن نقشی در جامعه‌ی عربی ندارد تا نقدی هوشمندانه از شرایط زنان در این کشورهای مستبد بنماید. البته راوی داستان، حوادث را از زاویه نگاه یک جامعه مردسالار هم روایت نمی‌کند که بهره مندی اجتماعی سیاسی و اقتصادی مردان از زنان بیشتر است. «زن عربی در رمان‌های منیف نقش اصلی و بارزی ندارد. نقش زن در رمان‌های منیف به مادر، خواهر، همسر، خدمت‌کار و قابله محدود می‌گردد. پنجمین رمان منیف (النهایات)، رمان صحرائی است بدون درختان، بدون زنان که هیچ اثری از مؤنث در آن نیست و بدین جهت از رمان‌های نادر در ادبیات عرب و از روایات اندک در ادبیات جهانی است». (النابلسی، ۱۹۹۱: ۴۶۷-۴۵۹) شاید هم یک دلیل به خاطر سیاسی بودن موضوعات رمان‌های منیف است که حضور زن را کم رنگ جلوه داده است؛ و دلیل دیگر را نبیه القاسم، قضیه شکار در این رمان دانسته و می‌گوید: شکار موضوعی است که حوادث رمان پیرامون آن می‌چرخد و بنابراین، بیشتر فعالیت و ممارستی خاص مردان است. (القاسم: ۲۸۷) در نتیجه می‌توان گفت جامعه قحطی زده و بحران‌زده‌ای که منیف برای ما به تصویر می‌کشد و آن را جامعه‌ای فاقد آزادی می‌داند، برای زن هم حقی قائل نیست و او را در خانه و پس پرده زندانی می‌کند و این قحطی، حقوق و اراده‌ی او را تباہ می‌سازد.

۵-۸. پایان‌ها، مرگ و مسئولیت مرگ

مبدأ تحول اجتماعی، و هوشیاری و بیداری اهالی طبیعه، تنها با مرگ عساف و سرنوشتی که برای او رقم خورد، به وجود آمد. (حلاق، ۲۰۰۱) روجر آلن، مرگ عساف را این گونه تعبیر کرده : «نهایة لسیرورة البدایة» یعنی پایانی برای حرکت به سمت شروع. (آلن، ۱۹۹۶: ۲۱) پس می‌بینیم که مرگ عساف نیز مسئولیتش را ادا نمود همان طور که خود عساف در دوران حیاتش وظایفش را انجام می‌داد. آن گونه که سارتر می‌گوید: «انسان در مقابل مرگش مسؤول است

همان طور که در برابر حیاتش مسؤول است.»

مرگ، بخش مشترکِ بزرگ‌ترین و مهم‌ترین رمان‌های منیف است و تقریباً رمان‌های او از مسأله مرگ خالی نیست. قضیه مرگ در رمان‌های منیف، عنصری عادی و بیهوده نیست بلکه بزرگ‌ترین شخصیت‌های رمان‌هایش به خاطر هدفی و برای تولدی دیگر می‌میرند. (النابلسی، ۱۹۹۱: ۴۸۸) سخنان مردم بعد از مرگ «عساف» مشخص می‌کند که مرگ او تأثیر شدیدی بر اهالی «طیبه» گذاشته و پایان «عساف» شروعی است برای تغییر و زندگی تازه. «با پایان یافتن رمان فرجام‌ها می‌بینیم که مرگ عساف دیگر اجازه نمی‌دهد که حوادث تلخ گذشته تکرار شود. مرگ عساف و فلسفه این مرگ، گشایشی بنیادین را برای اهالی طیبه در پی دارد و اینچنین پایانی، خود آغاز حرکتی جدید است.» (آلن، ۱۹۹۷: ۲۹۸) سخن راوی، پس از مرگ قهرمان رمان (عساف) و در پایان رمان، خود بیانگر این مطلب است: «خلال دقائق، و بعد أن أعاد الرجال الأسلحة، مع أنبائهم و أقاربهم إلى البيوت، و قالوا لهم بوضوح: «انتبهوا و أنتم تحملونها، ثم يجب أن تنظف، لأننا قد نحتاج إليها في وقت قريب...»^{۲۲} (منیف، ۲۰۰۷: ۲۱۲) بنابراین مرگ عساف همه را بر لزوم حرکت برای ایجاد تغییر، هوشیار می‌کند: «قال شاب صغير لم يفطن أحد لوجوده طيلة الوقت: إذا ظلت الطيبة تنتظر المطر، و لا تفعل شيئاً سوى انتظار المطر، فسوف يموت الجميع كما مات عساف، و ربما أسوأ!»^{۲۳} (همان: ۱۱۳)

عبدالحمید المحادین، النهایات را رمانی با ظرفیتهای تکنیکی گسترده برای موضوع مرگ تعبیر کرده و می‌گوید: «داستان‌های کوتاهی که در شب مرگ عساف - همان شبی که جسد عساف در خانه کدخدا می‌ماند تا صبح روز بعد تشییع شود- روایت می‌شود، با مرگ عساف ارتباط دارد زیرا تمام قصه‌ها در آن شب با مرگ پایان می‌پذیرد. (المحادین، ۱۹۹۹: ۳۳ و ۳۸) با این توضیح که در بخش دوم رمان حکایت‌هایی آمده است با عنوان «حکایات اللیلة العجیبة» (حکایت‌های شب شگفت) و آن شبی است که جنازه عساف به خانه‌ی کدخدا حمل می‌شود و تشییع کنندگان پیکر عساف در خانه‌ی کدخدا جمع شده‌اند، تا صبحگاه او را به خاک سپارند. در آن شب عجیب اهالی طیبه داستان‌هایی را از حیوانات و پرندگان حکایت می‌کنند که همه منتهی می‌شود به پایانی شبیه پایان واقعه اصلی رمان یعنی مرگ عساف. برخی از این داستان‌ها از کتاب «الحيوان» جاحظ اقتباس شده که درومایه‌اش متناسب با فضای رمان است. «در شب شگفت، که داستان‌های کوتاه حکایت گردیده، راوی در هر داستان مستقل است و

همه آن قصه‌ها با هارمونی بزرگ رمان هماهنگ است. آن‌ها صداهایی کوچک و رودهایی فرعی هستند در کنار فریاد بلند رمان که بر عاقبت همه چیز به سوی النهایات تأکید دارد، و این که مرگ، فرجامی حقیقی و گسترده برای همه موجودات است و این تکنیک مورد توجه در «النهایات» لوحی است آشکار در همه رمان‌های منیف». (المحاذین، ۱۹۹۹: ۳۵)

«در پایان رمان، مردمی که آن شب در خانه کدخدا نشسته بودند با فردایشان یکی نیستند؛ و این خاصیت داستان است، همان کارکرد انتقادی و اصلاح طلبانه داستان. پافشاری کدخدا به مردم که امشب تا بامداد باید بیدار بمانیم و حرف بزنیم، نشان از تأکید بر همان کارکرد انتقادی یا به قول روجر آلن - استاد نقد ادبی دانشگاه پنسیلوانیا که مقاله‌ای درباره فرجام‌ها نوشته - کارکرد پالایشی داستان دارد». (ملایری، ۱۳۹۱: پایگاه خبری تحلیلی سفیر) راوی، «النهایات» را بعد از این که جنازه عساف تشییع شد، نمی‌بندد بلکه در پایان مراسم تدفین، آن را باز نگه می‌دارد تا تضمین کننده قیام و حرکت باشد. این مسأله زمانی آشکار می‌شود که پیشنهاد «کدخدا» - مبنی بر این که به شهر بروند تا با مسئولین برای بار آخر درباره ساختن سد گفت و گو کنند، - از جانب اهالی طیبه مورد اجابت قرار می‌گیرد.

النهایات با سخن کدخدا این چنین به پایان می‌رسد: «لن أعود إلى الطيبة مرة أخرى إلا لأحمل بندقية و أبقى في الجبل، و من هناك و مع الآخرين سوف نعمل شيئاً كثيراً غير الصيد. أما إذا وافقوا علي بناء السد فسوف أعود علي ظهر بلدوزر لكي يبدأ العمل، و لكي تبدأ الطيبة تعرف معنى الحياة بدل هذا الموت الذي تعيشه كل اليوم. و خيم الصمت من جديد و لم يكن يسمع سوي دوي السيارات علي الطريق الاسفلتي و هي تتجه إلى المدينة». ۲۴ (منیف، ۲۰۰۷: ۲۱۲)

مرگ عساف به منزله شهادت است و باید با لباس هایش دفن شود؛ این را از زبان «کدخدا» می‌شنویم: «هكذا قال لي الجنود والضباط حين سألتهم عن ابني وعن الجنود الآخرين الذين يقتلون في المعركة. إنهم يدفنونهم بثيابهم، لأن هذه الثياب أقدس من جميع حمام المدينة... عساف لم يمت موتاً طبيعياً، مات من أجل الطيبة، مات شهيداً». ۲۵ (همان: ۲۰۵)

مرگ در تمام صفحات رمان پراکنده است، بیش از شصت بار کلمه مرگ در رمان به کار رفته است. در «النهایات» همه چیز می‌میرد حتی ماشین‌ها: «إن السيارة الاخرى بدت مثل سلحفاة ضالة لا تعرف إلى أين تذهب أو متى تموت». ۲۶ (همان: ۹۴)

علاوه بر مرگ، منیف انتظار مرگ را نیز به تصویر می‌کشد؛ انتظاری که اراده را متلاشی

می‌کند: «انتظار الموت في هذه الصحراء أصعب من الموت آلاف المرات... و بين انتظار و انتظار يموت الانسان، يموت ألف مرة، يفقد الثقة، تتلاشي إرادته».^{۲۷} (همان: ۹۵)

یک دلیل انتخاب «پایان‌ها» برای رمان شاید به خاطر آن است که منیف نتیجه درون‌مایه-های رمان را در پایان آن جستجو می‌کند. پایان رمان آغازی است برای حرکت و مبارزه جهت اصلاح و تغییر. «اختتام(پایان بندی) رمان، عمق درون‌مایه درام است؛ زیرا کشمکش و مبارزه جدیدی برای اهالی «طیبه» به دنبال دارد- البته بعد از این که «طیبه» به خاطر بی‌توجهی و سهل‌انگاری حکومت، چند سالی را با قحطی مواجه شد-، تا در نتیجه بتواند آرزوهایشان را محقق گردانند و از رنج‌های هولناک و مستمر رهایی یابند». (مرشد، ۱۹۹۸: ۸۷)

«النهايات» مرگ زمین، درختان، حیوانات و انسان است و این اشاره‌ای واضح است برای عنوان این رمان در ادبیات منیف.

از فضای قحطی زده «طیبه» به درون‌مایه‌های دیگری را نیز می‌توان پی‌برد از جمله:

۵-۹. ارزش‌مداری شکار

کلمه «صید» نزدیک به صد بار در رمان تکرار شده و به سبب وجود قحطی در «طیبه» شکار ارزش زیادی پیدا می‌کند. «قهرمان رمان(عساف) صیادی است که فلسفه و اسلوب خاصی در شکار دارد و پرندگان و حیوانات را تنها به هنگام نیاز مبرم شکار می‌کند، و شکارش دربردارنده ارزشی انسانی است، از آن روی که شکارش را بین فقرا و نیازمندان تقسیم می‌کند». (العلی، ۲۰۰۵) عساف بعد از هر شکار می‌گفت: «لاتنظروا إلیّ کوحش، أنا إنسان، نعم إنسان مثلي مثلکم، وليس بيبي وبين أي مخلوق عداة من أي نوع. فإذا كانت الطيور والحیوانات تغريبي فأطاردها، فألئني أشعر بحاجة إليها أكثر مما أشعر باللذة في صيدها. وحتى لو كانت هناك لذة، فأنا لا تصل بالإنسان إلى حدود الإبادة والفتك... نعم أنا عساف الفهد، لا أرغب في الصيد لمجرد القتل ولا أصيد أكثر مما يجب، إلا في الأوقات الضرورية».^{۲۸} (منیف، ۲۰۰۷: ۸۹) این چنین فلسفه عساف از شکار و فلسفه منیف از زندگی مشخص می‌گردد. فلسفه شکار همان کمک به فقیران و رهایی آن‌ها از گرسنگی است، همان گونه که در سخن عساف آمده است: «لم یخلق الصيد للأغنياء أو الذین یقتلهم الزهق و الشبع، لقد خلق للفقراء، و للذین لا یملکون خبز یومهم».^{۲۹} (همان: ۷۱) عساف که از سر ناچاری شکار می‌کند نه برای سرگرمی، روش خاص دیگری در شکار دارد به طریقی که حفظ نسل پرندگان یا

به قول امروزی حفظ محیط زیست را مورد توجه دارد. او همه پرندگان را شکار نمی‌کند تا نسل‌شان باقی بماند و همیشه از نابودی آنها می‌ترسد و کشتن جانوران و پرندگان ماده را کشتن آینده می‌داند. «بنبه عساف بتأکید حازم: لا تقتلوا الإناث، إلهما رزقنا الباقي!...! لكن عساف يخاف هؤلاء الصيادين، و يخاف أكثر من ذلك أن يأتي يوم لا تجد الطيبة طيرا تصيده. كان يقول بصوت مليء بالأسى: - هذه الطيور لنا، اليوم أو غدا، و ستبقى لنا إذا حافظنا عليها».^{۳۰} (همان: ۴۹)

درون‌مایه «شکار» که به خاطر قحطی اهمیت زیادی پیدا کرده، عاملی است که می‌شود برای رهایی از قحطی به آن پناه برد و اهالی روستا با کشمکش و مبارزه با قحطی بتوانند از رنج‌های هولناکی که بخشی از آن به خاطر بی‌توجهی و خودکامگی حکومت ایجاد شده، رهایی یابند. در نتیجه شکار تنها راه نجات است: «إن الصيد وحده يمكن أن ينقذ الطيبة من الموت!»^{۳۱} (همان: ۱۷۴) «قلت لكم ألف مرة: لم يبقَ بيننا وبين الموت إلا ذراع، وهذه الذراع هي الصيد».^{۳۲} (همان: ۱۷۰). برای شکار مفهوم دیگری نیز عنوان شده: «شکار رمز و نمادی است برای مبارزه و تغییر». (النايلسي، ۱۹۹۱: ۳۸۷)

۵-۱۰. احساس غم‌خواری و کمک به دیگران

معانی و افکاری که متن‌های نهاییات با خود دارد، در خدمت هدفی است که احساس غم‌خواری را بیان می‌کند و این احساس، بیشتر رنگ و بویی فلسفی دارد. (الهاجری، ۲۰۰۷) حس غم‌خواری در «عساف» بسیار قوی است. او زندگی‌اش را وقف کمک به دیگران نموده است. «في هذا الغم الذي يلف الطيبة من كل جوانبها، و يزداد يوماً بعد آخر، كان عساف لا يهدأ ولا يستريح، إذ ما يكاد يعود بعد الغروب، حاملاً معه عشرات الطيور، حتى يبدأ يدقّ بعض الأبواب... كان يفعل ذلك كل ليلة، ولا يبقی لنفسه إلا طيراً، وفي بعض الأحيان لا يبقی شيئاً... ولا يكاد يأكل لقمة في نهاية السهرة حتى يغط في نوم عميق. وفي هذا النوم يرى أحلاماً لا حصر لها، كانت تتراءى له آلاف الصور: كيف كانت الطيبة وكيف هي الآن؟!»^{۳۳} (منيف، ۲۰۰۷: ۴۷) «عساف نمونه‌ای است از افرادی که در مقابل افراد جامعه، التزام و تعهد اخلاقی دارند و خود را در برابر گرفتاری مردم مسؤول می‌دانند. او پرندگان را برای فقرا صید می‌کند و کمکشان می‌کند تا در آرامش زندگی کنند و از فقر و بدبختی نجات یابند» (شهاب، ۲۰۰۹: ۲۲۳ و ۲۲۴) و از همین روست که به «پدر بینوایان» ملقب می‌شود. «عساف الحصان، عساف الغيمة، أبو الفقراء، الذي لا ينام ساعة في الليل من أجل أن تعيش الطيبة وتبقى... عساف الذي يحب الجميع، ويقتل نفسه حتى يستمرّ الناس... عساف زينة الرجال».^{۳۴} (منيف، ۲۰۰۷: ۱۰۷)

نتیجه

هر حادثه یا مشهد روایی یا پی‌رفت داستانی خود می‌تواند به نوعی بیان‌گر مسأله و به تعبیری درون‌مایه‌ای فرعی باشد؛ به ویژه اگر رمان اسلوبی رمزگونه داشته باشد. این درون‌مایه‌های فرعی، خود راهی برای کشف درون‌مایه اصلی داستان‌اند که البته به وسیله عنصر پی‌رنگ یا بافت داستانی در زیر مجموعه آن (درون‌مایه اصلی) قرار می‌گیرند.

درون‌مایه اصلی و بنیادین رمان فرجام‌ها، نشان دادن بحران‌های انسانی، سیاسی، اجتماعی و فکری جوامع عربی است که با نماد «قحطی» در روستای «طیبه» آغاز می‌شود. منیف در همان ابتدای رمان با طرح پدیده قحطی و به تصویر کشیدن آن توانسته خواننده را در برابر یک بحران عام قرار داده و درون‌مایه‌هایی عمیق را در فضایی قحطی زده بگنجانند و آثار آن را بر مردم و زندگی‌شان بیان کند. قحطی و آثار آن مانند رشته‌ای در خلال رمان کشیده شده و موقعیت‌های داستان را به هم پیوند می‌دهد. هدف منیف - به عنوان یک شخصیت سیاسی و منتقد وضع موجود - در فرجام‌ها، به تصویر کشیدن قحطی و خشکی زمین نیست؛ بلکه کارکرد انتقادی و اصلاح‌طلبانه رمان است و رسالتی مهم‌تر و پیامی فراتر را دنبال می‌کند. وی توانسته است عمق درد و اندوه خود را از وضعیت موجود با درون‌مایه‌ای غیر صریح و با کنایه «قحطی» ابراز و پیام داستان را به خواننده منتقل نماید و کارکرد انتقادی و اصلاح‌طلبانه رمانش را ضمن تأثیرگذاری شگرفی بر خواننده آشکار نماید.

پیشنهاد

در پایان لازم است یادآوری نمائیم با توجه به این که رمان‌های منیف از نظر فنی دارای جایگاهی والا بوده و از تکنیک‌های داستان‌نویسی و عناصر فنی ادبیات داستانی به نیکی استفاده نموده و با آوردن درون‌مایه‌های والا و عمیق، مسائل و مشکلات جوامع عربی را به تصویر کشیده است، بدون شک می‌تواند دربردارنده پیام‌های ارزنده‌ای برای اصلاح جامعه باشد. بنابراین پیشنهاد می‌گردد پژوهشگران علاقه‌مند به ادبیات داستانی عرب درباره‌ی آثار عبدالرحمن منیف به تحقیق و مطالعه بپردازند.

پی‌نوشت‌ها

۱. آثار و دیدگاه‌های منیف در حوزه‌ی ادبیات عربی همیشه مورد اهتمام منتقدان بوده و آثار بسیاری در این زمینه منتشر شده است. همچنین آثار وی جوایزی چون جایزه ادبی مؤسسه «العویس» دبی، جایزه «نوآوری در رمان نویسی» قاهره، جایزه دولت اردن و جایزه صلح بین المللی یونسکو را از آن خود کرده است؛ همچنان که بیش از یک بار نامزد جایزه‌ی نوبل ادبیات نیز شده است. منیف یکی از پرخواننده‌ترین نویسندگان امروز جهان است و بر اساس گزارش خبرگزاری کتاب ایران: «منیف به وسیله اثر «مدن الملح» (شهرهای نمک) در اروپا طرفداران زیادی کسب نموده است و این رمان در آلمان بسیار پرفروش بوده است» (خبرگزاری کتاب ایران، ۶ فروردین ۱۳۹۰، www.iranbooksnews.com).

۲. قحطی! باز هم قحطی! در قحطی سامان زندگی به هم می‌ریزد. همه چیز به هم می‌ریزد. آدم‌ها. منش‌ها. رفتارها. (ملایری، ۱۳۹۱: ۷)

۳. قحطی که می‌آید به تک تک خانه‌ها سر می‌کشد و در دل و پیکر هر آدمی یادگاری {زخمی} می‌نهد. (همان)

۴. از آنجا که آدم نمی‌تواند زهرش را به ابرها یا کسی که ابرها را می‌فرستد بریزد، ناگزیر به کسان دیگری نیش می‌زند... حتی آن دسته هم که سخت با ایمان بودند و هر چه را آسمان می‌آورد، آزمونی برای آدم‌ها می‌دانستند، زود گیر می‌افتادند. (همان: ۱۱ و ۱۲)

۵. ترجمه این عبارت در شماره دو ذکر شده است.

۶. جوانی که در جایی دور، دانشجوی بود و آمده بود طیبه سری بزند، گفت: آنجا مردم این کاری را که شما می‌کنید، نمی‌کنند. آنجا از واژه‌ها، نیرو می‌سازند. نیرویی سازمان یافته و جنگی. تا مرگ، یک لقمه خام‌مان نکرده باید هر چه زودتر، مانند آنها دست‌به‌کار شویم... جوان با پرخاش گفت: تا قحطی می‌آید یک سال می‌خوابید. اگر هم قحطی نیاید دست به دعا می‌شوید و چهار تا نامه می‌فرستید. همین. اگر این جور پیش بروید دیگر طیبه‌ای نمی‌ماند! (همان: ۵۱)

۷. چندتای آنها از بس در شهر دور، کله‌گنده شدند که نام‌شان، مانند نام پیامبران و پارسایان، زبان به زبان می‌گشت. رفتند و پشت سرشان را هم نگاه نکردند. انگار نه انگار که دوستی در طیبه داشتند. (همان: ۵۰)

۸. اگر حکومت هر سال دروغ بگوید و سد نزند، خیال‌تان تخت‌تخت که ریشه همه طیبه‌ای‌ها از بیخ کنده می‌شود. (همان: ۴۲)

۹. دیگر پا به طیبه نمی‌گذارم. مگر اینکه تفنگ بردارم و به کوه بزنم. از آنجا با آدم‌های دیگر خیلی کارها می‌کنیم. (همان: ۱۷۶)

۱۰. برای عساف که سال‌ها، تنها با سگش به شکار رفته بود، سخت بود دست‌رد به سینه‌آنهايي بزند که می‌خواستند همراهش به شکار بروند. به ویژه اگر مهمان بودند و قحطی بود. دلش می‌خواست تنها بماند. (همان: ۴۱)

۱۱. عساف برای همه، گنگ و ناشناخته است. (همان: ۲۸)

۱۲. گفته‌های این دیوانه به گفته‌های دیگران نمی‌ماند. بهره‌ای از حقیقت دارد. حقیقتی پوشیده و پنهان که بسا با جهان نادانسته‌هاشان در پیوند باشد. (همان: ۲۸)
۱۳. اگر بخواید چند کلمه بگوید تا آنچه را در سر دارد روشن کند، بی برو برگرد کم می‌آورد. (همان: ۴۳)
۱۴. دو سه باری هم که لب گشود، من مین کرد. انگار با خودش چیزی می‌گفت. (همان: ۷۴)
۱۵. گوش کنید. اگر این پرنده‌ها، ته بکشند و قحطی بیاید، حکومت هم، هر سال دروغ بگوید و سد نزند، خیال-تان تختِ تخت که ریشه همه طیبه‌ای‌ها از بیخ کنده می‌شود. (همان: ۴۲)
۱۶. مردم طیبه، وعده‌های بنا کردن سد و رسیدن دستگاه‌های جدید را برای کندن زمین در سکوتی پراکنده می‌شنوند و نمی‌دانند بچه‌هاشان را دروغ‌گو بخوانند یا آنها را که در کاخ‌های در بسته لمیده‌اند؟ با خود می‌گفتند: «این حرف‌ها را بارها به ما زده‌اند. سال‌هاست که می‌گذرد و آب از آب تکان نمی‌خورد». (همان: ۴۹)
۱۷. امروز گرسنگی می‌کشیم. فردا بدتر است. از فردا بیشتر از امروز می‌ترسم. (همان: ۶۰)
۱۸. حتی چوپان‌ها می‌ترسیدند دام‌ها از گرسنگی و تشنگی بمیرند. (همان: ۸)
۱۹. ته دل‌شان از چیزی می‌ترسند. (همان: ۱۱)
۲۰. ترس در هر رفتاری لانه کرده بود، حتی در تکان تن‌ها. (همان: ۹۸)
۲۱. تا نامی از سگ‌ها یا جانورهای دیگر به میان می‌آمد، کدخدا دلشوره می‌گرفت و سرش را دیرگاهی چون آونگ ساعت می‌چرخاند. (همان: ۱۶۸)
۲۲. زود، مردها تفنگ‌ها را همراه بچه‌ها و آشناها به خانه برگرداندند و بلند بلند به آنها گفتند: «مواظب باشید از دست‌تان نیفتد. یادتان باشد تمیزش کنید. شاید همین روزها به آنها نیاز داشته باشیم». (همان: ۱۷۶)
۲۳. جوانکی که به چشم کسی نیامده بود، گفت: اگر طیبه، دست رو دست بگذارد و چشم‌به‌راه باران بماند، همه مانند عساف خواهند مرد. شاید هم بدتر! (همان: ۹۳)
۲۴. دیگر پا به طیبه نمی‌گذارم. مگر اینکه تفنگ بردارم و به کوه بزنم. از آنجا با آدم‌های دیگر خیلی کارها بجز شکار می‌کنیم. اگر هم زیر بار ساختن سد رفتند، سوارِ بلدوزر برمی‌گردم تا کار آغاز بشود، تا طیبه به جای مرگ هر روزه، طعمِ زندگی را بچشد. دوباره خاموشی چادر زد. تنها صدای خودروهایی شنیده می‌شد که روی جاده آسفالت به سوی شهر می‌رفتند. (همان: ۱۷۶)
۲۵. درباره پسر و کشته‌های دیگر جنگ که پرسیدم سربازها و افسرها گفتند آنها با جامه رزم خاک می‌شوند. چون جامه رزم از همه پارچه‌های شهر پاک‌تر است... عساف همین جوری نمرد. جانش را برای طیبه از دست داد. شهید است. (همان: ۱۷۰)
۲۶. آن یک ماشینی به لاک‌پشتی سرگشته می‌مانست. نمی‌دانست کجا برود. نمی‌دانست کی می‌میرد. (همان: ۱۷۹)
۲۷. چشم‌به‌راه مرگ در این بیابان ماندن، هزاران بار، دشوارتر از خود مرگ است... لای منگنه دو انتظار، آدم می‌میرد. هزار بار می‌میرد. خود را می‌بازد. (همان: ۱۰ و ۱۷۹)
۲۸. مگر من درنده‌ام. بابا من هم یک آدمم لنگه شما. با هیچ جانوری هم پدرکشتگی ندارم. اگر هم پرنده‌ها و جانورهایی من را دنبال خودشان می‌کشند، همه‌اش برای حال کردن نیست. برای نیاز است. اگر هم کامی در کار

- باشد، به درنده‌خویی و کشتار نمی‌رسد... من، عساف پلنگ، کک تو تنبام نیفتاده که شکار کنم تا جانورها را کشته باشم و دیگر هیچ. به اندازه شکار می‌کنم. آن هم روز مبادا که چاره دیگری نیست. (همان: ۱۷۴ و ۱۷۵)
۲۹. شکار برای کسانی نیست که از بس خورده‌اند دارند می‌ترکند. شکار برای ندارهاست. آنها که برای نان شب-شان مانده‌اند. (همان: ۶۰)
۳۰. عساف گوشزد می‌کرد: ماده‌ها را نکشید. آنها روزی آینده ما هستند! ... اما عساف از شکارچی‌ها می‌ترسد. دلش آشوب می‌شود. بیشتر از روزی می‌ترسد که طیبه یک پرنده هم برای شکار پیدا نکند. با صدایی گرفته می‌گفت: این پرنده‌ها از آن ماست. چه امروز. چه فردا. اگر نگاه‌شان داریم برای‌مان خواهند ماند. (همان: ۴۲)
۳۱. تنها شکار می‌تواند طیبه را از مرگ برهاند! (همان: ۶۲)
۳۲. هزار بار به شما گفتم تنها فاصله ما با مرگ، شکاری است که می‌توانیم از آن توشه بگیریم. (همان: ۵۸)
۳۳. در گپرو دار اندوهی که طیبه را از هر سو در میان گرفته بود و روزه‌روز بیشتر می‌فشرده، عساف آرامش نداشت. یک جا بند نمی‌شد. سر شب که با ده‌ها پرنده برمی‌گشت، بی‌درنگ در چند خانه را می‌کوبید... هر شب، این کارش بود. برای خودش تنها یک پرنده می‌گذاشت. گاهی هم هیچ... ته شب، هنوز یک لقمه نخورده به خوابی سنگین می‌رود. هزاران خواب می‌بیند. هزاران پرده، جلو چشمش جان می‌گیرند: طیبه چه جور بود؟ چه جور شده؟! (همان: ۴۰)
۳۴. عساف رخس. عساف باران. پدر تهی‌دستان. همان که خواب به چشمش نمی‌رفت تا طیبه پابرجا بماند. عسافی که همه را دوست داشت. او خودش را می‌کشت تا مردم سربلند بمانند. عساف رادمرد. (همان: ۸۱)

منابع

۱. آلن، روجر، الروایة العربیة-مقدمة تاریخیة و نقدیة، ترجمة: حصة إبراهيم منیف، المجلس الأعلى للثقافة، لا ط، ۱۹۹۷.
۲. _____، النهايات رواية تستلهم أصول السرد العربية، الجديد في عالم الكتب والمكتبات، العدد ۱۲، ۱۹۹۶.
۳. ابوملحم، علی، في الأدب و فنونه، بیروت، د.ط، د.ت.
۴. بشیر العوف، مؤمنة، قراءة في أعمال عبدالرحمن منیف، مجلة المشرق، السنة الثامنة والستون، ۱۹۹۴.
۵. بورنوف، رولان و اوئله، رثال، ترجمه، نازیلاخلخالی، جهان‌رمان، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۶. جرار، ماهر، عبدالرحمن منیف و العراق، بیروت، المركز الثقافي العربي، ط ۱، ۲۰۰۵.
۷. حلاق، بطرس، رواية الصحراء عند عبدالرحمن منیف، السفیر، العدد ۵۵، ۱۱۸۵۵/۴/۲۰۱۱، www.aljaml.com
۸. دراج، فیصل، عبدالرحمن منیف و مسأله التاريخ، مجلة نزوي، عدد ۳۷، ۲۶/۷/۲۰۰۹، www.nizwa.com
۹. الرشید، بوشعیر، مسأله النص الروائي في أعمال عبدالرحمن منیف، دمشق، منشورات وزارة الثقافة، ۲۰۰۴.
۱۰. السامرائی، ماجد و فاضل، جهاد، مقابله مع عبدالرحمن منیف، بیروت، مجلة الفكر العربي المعاصر، عدد ۶، ۱۹۸۲.
۱۱. شهاب، خدیجه، حقوق الإنسان في روايات عبدالرحمن منیف، بیروت، المؤسسة العربية للدراسات والنشر، الطبعة الأولى، ۲۰۰۹.

۱۲. صالح، ابراهيم، أزمة الحضارة العربية في أدب عبدالرحمن منيف، الموقع الإلكتروني: نادي الفكر العربي، <http://archive.nadyelfikr.net> ۲۰۱۱/۵/۷
۱۳. عبدالغني، مصطفى، الإتجاه الإنساني في الرواية العربية، القاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۸.
۱۴. العلي، أحمد، الصورة في الخطاب الروائي، الموقع الإلكتروني: المنتدى التربوي، وزارة التربية والتعليم، السلطنة عمان، ۲۰۰۵/۱۲/۱۶، www.forum.moe.gov.com
۱۵. القاسم، نبيه، الفن الروائي عند عبدالرحمن منيف، دارالهدى للطباعة والنشر كريم، ۲۰۰۵.
۱۶. -----، عن الزمان و المكان و الشخصية في اعمال الاديب عبدالرحمن منيف، موقع الكاتب الفلسطيني www.nabih-alkasem.com د. نبيه القاسم:
۱۷. المحادين، عبدالحميد، التقنيات السردية في روايات عبدالرحمن منيف، بيروت، ط ۱، المؤسسة العربية للدراسات والنشر، ۱۹۹۹.
۱۸. مرشد، أحمد، المكان والمنظور الفني في روايات عبدالرحمن منيف، حلب، ط ۱، دار القلم العربي، ۱۹۹۸.
۱۹. مستور، مصطفى، مباني داستان کوتاه، تهران، نشر مركز، ۱۳۷۹.
۲۰. ملايری، يدالله و الزغول، محمد، فغان شرق، تهران، معين، ۱۳۸۳.
۲۱. ملايری يدالله، جهان داستانی منيف در گفت وگو با مترجم آثارش پایگاه تحلیلی، خبری سفیر، مرداد ۱۳۹۱ هـ ش www.safirnews.com
۲۲. -----، پایانها، تهران، انتشارات مروارید، چاپ اول: ۱۳۹۱ هـ ش.
۲۳. منيف، عبدالرحمن، النهايات، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات والنشر، المركز الثقافي العربي، ط ۱، ۲۰۰۷.
۲۴. -----، حوار مع منيف، مجله المواقف، العدد ۶۹، خريف ۱۹۹۲ م، صص ۵۵-۷۳.
۲۵. ميرصادقي، جمال، عناصر داستان، تهران، انتشارات سخن، چاپ پنجم، ۱۳۸۵.
۲۶. النابلسي، شاکر، مدار الصحراء، دراسة في ادب عبدالرحمن منيف، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، الطبعة الاولى، ۱۹۹۱.
۲۷. الهاجري، محمد سعيد، الحس المأساوي في روايه النهايات، رساله ماجستير بجامعة البحرين، نقلا عن صحيفه الوسط البحرينية، العدد ۱۶۵۱ الخميس ۱۵ مارس ۲۰۰۷ م، الموقع الإلكتروني: www.alwasatnews.com

وظيفة المضمون الانتقادية في رواية «النهايات» لعبد الرحمن منيف

عباس كنجعلى^{١*}، سيد محمد أحمدنيا^٢

١. أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية و آدابها بجامعة حكيم السيزواري

٢. جستير في اللغة العربية و آدابها بجامعة حكيم السيزواري

Abbasganjali@yahoo.com

الملخص:

تتضمن رواية *النهايات* بعض المضامين الإنسانية والاجتماعية و السياسية، شأن سائر أعمال منيف الروائية؛ فإنها - وإن تُعدّ من أقصر رواياته حجماً - تحتوي على مضامين رفيعة و أفكار أساسية. وتحدث قضايا هذه الرواية في صحراء مجدبة في قرية «طيبة» التي تعاني من الجذب، ويعرض المؤلف فكرتها بطريقة رمزية غير صريحة وهذا ما يدلّ دلالة واضحة على وجود مشاكل عديدة في المجتمع العربيّ.

يستهدف هذا البحث دراسة مضامين الرواية الهامة - والتي عُرضت بطريقة مجازية و ظهرت عدّة منها على أفكار أشخاص الرواية - دراسة وافية، ضمن استعراض موجز لشخصية منيف - الروائيّ الشهير- ودوره في تطوير الرواية العربية. فهذه المضامين - التي عرضت في إطار ظاهرة القحط- تكشف عن أفكار كاتبه و اتجاهاته، كاتبٌ أعرض عن نشاطاته السياسية و الحزبية و اتجه نحو كتابة الرواية؛ إذ رأى فيه مجالاً لبيان أفكاره و للعثور على أهدافه التي لم ينلها في عالم السياسة. فطاقة منيف الكامنة و ثقافته الممتازة الناتجة من تجاربه السياسية وكذلك اختصاصه في مجال علم القانون و علم النفط، أنتجت مضامين أساسية رفيعة لأعماله الروائية و مكنته من أن يقدم روايته في صورة انتقادية إصلاحية لتأثير أعمق في القارئ.

الكلمات الرئيسية: الرواية العربية الحديثة، المضمون، عبد الرحمن منيف، *النهايات*

A Study of the Critical Function of Theme in Abdu-Rahman Munif's Novel "an-Nehayat"

Abbas Ganjali^{1*}, Sayed Mohammad Ahmadnia²

1- Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Hakim Sabzevari University.

2- M.A student of Arabic Language and Literature, Hakim Sabzevari University.

Abbasganjali@yahoo.com

Abstract:

Like the rest of Abdu-Rahman Munif's novels, "an-Nehayat" possesses eminent humanistic, social, and political themes. Although this novel is among Munif's shortest novels, it contains some brilliant ideas. The novel is set in an arid, famine-struck desert in a village called Tiba. In such a context, the content is reflected in a metaphorical and symbolic manner to render an inclusive reflection of the problems of human and Arab societies.

This article first introduces the personal characteristics of Abdu-Rahman Munif, who is a renowned contemporary Arab author, then it studies the position and role of this particular novel in the development of Arabic fiction, afterwards this study attempts to explore and examine the most important themes and motifs in this work. These themes have been implicitly incorporated by Munif in the fabric of the work and are only accessible through an analysis of the characters. The themes revolve around the subject of famine and reflect Munif's ideas and tendencies which are in turn deeply rooted in his futile and frustrating political activism. This activism led him to seek refuge in writing fiction with the hope of finding a new outlet for his unfulfilled human aspirations. Munif's storehouse of political experiences along with his expertise in the fields of law and petroleum industry form the very basis for these high and deep themes and motifs, thus enabling him to exercise his critical and reformist intentions in such a forceful and pragmatic manner.

Therefore, considering the essential role of theme as the central idea of any work and taking into account the crucial role of the novel in popular and public reformist movements, especially a novel focusing on ends and fates, the present study probes the internal issues of the novel in order to reveal the main theme by employing an analytic approach.

Keywords: Abdu-Rahman Munif, An-Nehayat, Contemporary Arabic novel, Theme.